



پیغام عشق

قسمت هشتصد و دوم





خانم پارمیس



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۲۰ گنج حضور، بخش دوم

کین طلب در تو گروگان خداست
زآنکه هر طالب به مطلوبی سزااست

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

خداوند کشش طلب حقیقی را در وجود تو به امانت گذاشته است، آگاه باش که هر طالبی، سزاوار مطلوب خویش است، بدین معنا که اگر فضا را بگشایی، طالب ذات اصلی خودت خواهی شد و دراین صورت سزاوارِ زنده شدن به خداوند می شوی اما اگر با من ذهنی فضابندی کنی، سزاوار پندار کمال می شوی.

عام می خوانند هر دم نام پاک
این عمل نکند، چو نبود عشقناک

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۳۸

مردم هر لحظه نام پاک خداوند را به زبان می آورند و از خدا کمک می خواهند، در حالی که اگر با مرکز همانیده و خاصیت های من ذهنی از جمله فضا بندی، ناله و شکایت همراه باشد، عشقناک نیست و تأثیری ندارد.

ذرّهی گر جهد تو افزون بود
در ترازوی خدا موزون بود

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

اگر ذره‌ای سعی و تلاش تو، با صبر، حزم و فضاگشایی در جهت شناسایی من‌ذهنی و نظارت بر اعمالش، اضافه شود، در ترازوی خداوند محاسبه شده و در زندگی تو تأثیر می‌گذارد.

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه
صدر را بگذار، صدرِ توست راه

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

مسیر زنده شدن به هشیاری حضور، راهی است بی‌پایان که هرچه پیش روی، این فضا گشوده‌تر می‌شود و راه ادامه خواهد داشت، پس این «صدر» مجلس و مقام بالای معنوی که ذهن از طریق پندار کمال به تو نشان می‌دهد را کنار بگذار و به آن توجه نکن چرا که «صدر» تو در همین راه است نه در رسیدن به موقعیتی که ذهن به تو نشان می‌دهد. [در این راه بی‌پایان باید مرتب با فضاگشایی همانیدگی‌هایت را شناسایی کرده و بیندازی.]

بعد از آن این دو به بی‌هوشی روند
والد و مولود آنجا یک شوند

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۳

وقتی انسانی که به علت نرسیدن شراب زندگی خمارآلود است فضا را در اطراف اتفاقات می‌گشاید، از جنس فضای گشوده‌شده می‌شود و در این میگده فضای یکتایی هشیاری بر هشیاری قائم شده، والد و مولود که نماد خداوند و انسان است هردو «بی‌هوش» می‌گردند یعنی با هم یکی می‌شوند.

چونکه کردند آشتی شادی و درد
مطربان را ترکِ ما بیدار کرد

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۶۴

زمانی که از طریق فضاگشایی و شراب فضای یکتایی، ارتباط مطربان که نماد انسان‌های فضاگشا هستند با من‌ذهنی قطع شده و به زندگی زنده شدند، «شادی و درد» با هم «آشتی» کرد. همان‌موقع ترک ما که همان فضای گشوده شده‌است، مطربان فضاگشا را بیدار کرد تا با شوق و طرب‌انگیزی‌شان، سازِ زندگی را بنوازند و شادی بی‌سبب، عشق، خرد و برگاتِ زندگی را در جهان مادی پخش کنند.

چون بجهد خنده ز من، خنده نهان دارم از او
روی ترش سازم از او، بانگ و فغان آرم از او

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۴۲

زمانی که با فضاگشایی‌های پی‌درپی فضای درونم گشوده می‌شود و به حالتی می‌رسم که از شدت خنده می‌خواهم منفجر شوم، تأمل می‌کنم و آگاه می‌شوم که من ذهنی خودم و دیگران ناراحت و نگران شده و واکنش نشان می‌دهند، پس خنده‌ام را از آن‌ها پنهان می‌کنم، به ظاهر رو ترش و عبوس می‌شوم و درمقابل من‌های ذهنی «بانگ و فغان» برمی‌آورم.

با تُرُشان لاغ کنی، خنده زنی، جنگ شود
 خنده نهان کردم من، اشک همی بارم از او

–مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۴۲
 –لاغ: شوخی

اگر با کسانی که بر حسب من ذهنی عبوس و رو تُرُش هستند، شوخی کنی و بخندی، دعوا می کنند و تو را بی غیرت می شمارند، چون با وجود دردها و مسائل من ذهنی، شادی و می خندی! پس من خنده ام را از آن ها پنهان می کنم و به ظاهر گریان می شوم تا خودم را از آن ها حفظ کنم.
 [قانون کن فکان، «خنده» است و زندگی می خواهد از طریق انسان بخندد تا زیبایی، نظم و سامان را به این جهان بریزد.]

خواهی که ز معده و لب هر خام گریزی
پرگوهر و روتلخ همی باش چو دریا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۶
-روتلخ: اخمو

اگر می خواهی از تأثیر قرین انسان های خامی که در من ذهنی هستند، در امان باشی، باید هم چون دریای
پرگوهری باشی که موج های آن مانع دزدیدن گوهرهایش می شود، یعنی زمانی که با انداختن همانیدگی ها از
طریق فضاگشایی، پرگوهر شدی، روتلخ و جدی باش تا من های ذهنی از تو دوری کنند.

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ۲۶۳۶
-قرین: همنشین

دل آدمی بی هیچ گفت و گویی و به طور پنهانی خو و سیرت همنشینی را که با او قرین شده است می دزدد. چنان چه این قرین انسانی باشد که در ذهن بوده و مرکزش همانیده است، انرژی مخرب منتقل می کند و چنان چه از جنس زندگی و دم الهی باشد، برکت سازنده می بخشد و زندگی را به ارتعاش درمی آورد. [پس اگر می خواهید بر حسب زندگی بخندید و بر حسب همانیدگی ها گریه نکنید باید مراقب قرین باشید.]

جز عنایت که گشاید چشم را؟
جز محبت که نشاند خشم را؟

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۸

جز فضاگشایی و عنایت خداوند چه کسی می تواند چشم عدم بین انسان را باز کند؟ جز عشق و محبت خداوند چه کسی می تواند آتش خشم، هیجانات و دردهای من ذهنی انسان را فروبنشانند و شفا دهد تا به خودش و دیگران ضرر نرساند؟ [قرین هایی هم چون انسان ها، کتاب ها و برنامه های تلویزیونی می توانند چشم عدم انسان را ببندد. هیچ چیزی اثر گذارتر از قرین نیست.]

ای کرده رو چو سرکه، چه گردد ار بخندی؟
وَاللّٰه ز سرکه رویی، تو هیچ برنَبندی

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۸
—سرکه رویی: ترش رویی، بی دماغی
—بر بستن: سود بردن، بهره مند شدن

ای کسی که هم چون سرکه، رو تُرُش و عبوس هستی، چه می شود اگر تسلیم باشی و بگذاری زندگی از طریق تو بخندد؟! به خداوند سوگند که از روی عبوس و کام خواهی و مراد خواهی های ذهن که از طریق پندارِ کمال است، به هیچ جا نخواهی رسید.

ای لولیان لالا، با لا پریده بالا
وارسته زین هیولا، فارغ ز چون و چندی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۴۸
-لولیان: جمع لولی به معنی سرمست، با نشاط

ای زیبارویان «لا لا» که از طریق لا کردنِ کام‌ها و مرادجویی‌های من‌ذهنی برحسب همانیدگی‌ها، به فضای
گشوده‌شده پریده‌اید. شما از شرِ هیولای پندار کمال و من‌ذهنی راحت شده و از چون و چند و سبب‌سازی‌های
ذهن فارغ و آسوده گشته‌اید.

هین بیا ای جان جان و صد جهان
خوش غنیمت دار نقد این زمان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۱۹

ای جان همه جان‌ها و جهان‌ها، آگاه باش و زمان گذشته و آینده را رها کن و فرصت این لحظه را که نقداً در اختیار توست، غنیمت بشمار.

در مدُزد آن رویِ مه از شبروان
سر مَکش زین جوی، ای آبِ روان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۰

خداوندا از تو می‌خواهم تا زمانی که در شب ذهن هستم رویت را از من نپوشانی، پس از مرادجویی من ذهنی اجتناب کرده و فضا را در اطراف بی‌مرادی‌ها باز می‌کنم. ای آب حیات‌بخشِ زندگی مسیرت را از این جوی تنم برنگردان و چهاربعدم را سیراب کن.

تا لب جو خندد از آب معین
لب لب جو سر برآرد یاسمین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۱
-آب معین: آب جاری و زلال

تا لب جوی تنم از آن آب گوارایی که از فضای گشوده شده به جانم میریزد، خندان شود و اطراف آن، سراسر گل یاسمن دربیاید.

چون بینی بر لب جو سبزه مست
پس بدان از دور کآنجا آب هست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۲

هرگاه در دور دست‌ها بر کناره جویباری، گیاهان سرسبز و خرم دیدی، پس بدان که قطعاً در آن جا آب وجود دارد. به عبارت دیگر هرگاه انسانی را دیدی که زندگی‌اش سرشار از شادی، آرامش و خوش‌بختی است، پس بدان که آب زندگی درونش را آباد کرده‌است.

گفت: سِیْمَاهُمْ وَجُوهُ كَرْدگَار
 كه بُود غَمَّاز بَارَان، سبزه زار
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۳
 -غماز: بسیار سخن چین، در اینجا به معنی آشکارکننده.

خداوند فرمود: ظاهر و زندگی بیرونی انسان‌ها انعکاسِ مرکزِشان است. همان‌طور که، وجود سبزه‌زار نشان‌دهنده این است که باران باریده‌است. [اگر جایی، به صورت فردی و جمعی وضعیت بیرونی، خراب هست بیانگر این است که انسان‌ها در آن جا اجازه نمی‌دهند باران رحمت به زندگی‌شان ببارد، آن‌ها در مقابل بی‌مرادی‌ها تلخ شده و با فضا‌بندی، مقاومت نشان می‌دهند.]

قرآن کریم، سوره الرحمن - ۵۵-، آیه ۴۱
 -«يَعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسِیْمَاهُمْ ...»

«کافران را به نشان صورت‌شان می‌شناسند ...»
 [انعکاسِ من‌ذهنی در کارهای بیرونی و صورت ظاهری انسان، نمایان است.]

گر ببارد شب، نبیند هیچ کس
که بود در خواب هر نفس و نفس
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۴

اگر شبی باران ببارد، کسی آن را نمی‌بیند چون همه در خواب هستند. [انسان با دیدِ ذهنش نمی‌تواند بارش
رحمت الهی را ببیند.]

تازگی هر گلستانِ جمیل
هست بر بارانِ پنهانی، دلیل
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۲۵

طراوت و شادابی هر گلستان زیبا، دلیل بر بارش بارانی پنهان است که با دیدِ ذهن نمی‌توان آن را تشخیص داد.
به عبارت دیگر آباد شدن و پیشرفتِ زندگی در بیرون، تجلّیِ بارش رحمت و عنایت خداوند، در درون انسان
است.

زورِ جانِ کوه‌کن، شَقِّ حَجَرِ
زورِ جانِ جان، در انشَقِّ الْقَمَرِ

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۷۸
-شَقِّ حَجَرِ: شکافتن سنگ
-انشَقِّ الْقَمَرِ: شکافتن ماه

قدرت من‌ذهنی کوه‌کن، در شکافتن سنگ است، اما قدرت انسان فضاگشا، ماه من‌ذهنی را دو نیم می‌کند، به‌طوری‌که خودش را از زمان روان‌شناختی گذشته و آینده جمع کرده و در این لحظه ابدی ساکن می‌شود، پس با چالش‌ها و بلاهایی که پندار کمال بر سرش آورده، دست و پنجه نرم نمی‌کند و با دید همانیدگی‌ها خودش را به دردسر نمی‌اندازد.

هر که او را مُقتدا سازد، برست
در مقامِ امن و، آزادی نشست

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۸۶۷
–مُقتدا: پیش‌نماز، رهبر، پیشوا

هر کسی که فضا را بگشاید و زندگی را پیشوا و «مُقتدا»ی خود قرار دهد، از سلطه من‌ذهنی و پندار کمال رها شده، دیگر به‌سوی کام‌طلبی و مراد‌طلبی ذهن نمی‌رود، بلکه وارد فضای امنیت و «آزادی» فضای گشوده‌شده می‌شود.

تا کُنی مَر غیر را حَبَر و سَنی
خویش را بدخو و خالی می کُنی

–مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶
–حَبَر: دانشمند، دانا
–سَنی: رفیع، بلندمرتبه

تا زمانی که بخواهی به جای تمرکز و کار کردن روی خودت، به من‌های ذهنی دیگران کمک کنی، آن‌ها را تغییر دهی و به دانایی و بزرگی برسانی، خود را هم‌چون من‌ذهنی بدخو کرده و از انرژی زنده زندگی خالی می‌شوی. [اگر می‌خواهی به دیگران کمک کنی، باید ابتدا خودت به زندگی زنده شوی تا بتوانی از طریق قرین، زندگی را در آن‌ها به ارتعاش دریاوری.]

مردۀ خود را رها کرده‌ست او
مردۀ بیگانه را جوید رفو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

انسان در من‌ذهنی، به‌جای آن‌که تمرکزش روی زنده کردن مرده من‌ذهنی خود، به هشیاری حضور باشد، به فکرِ کار کردن روی دیگران و زنده کردن مرده من‌ذهنی آن‌هاست و ایرادهای خودش را رها کرده.

دیده‌آ، بر دیگران، نوحه‌گری
مدتی بنشین و، بر خود می‌گری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

[انسان آگاهی که می‌داند فقط باید روی خودش کار کند با خود می‌گوید:] ای چشمان من، تو به‌جای آن‌که به حال دیگران گریه کنی، بنشین و مرکز همانی‌دهات را ببین، به دردهای ناشی از همانیدگی‌هایت نگاه کن و به حال زار خودت گریه کن.

این حروف حال هات از نسخ اوست
عزم و فسخت هم ز عزم و فسح اوست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۸۱
—نسخ: نسخه برداری از روی کتاب، نوشتن

احوال متغیر تو هم چون حروفی ست که توسط قلم دل تو که در دست قضا و کن فکان خداوند است، نوشته می شود. حتی این که در من ذهنی، عزم و قصد انجام کاری را داری اما منصرف می شوی، از تصمیم و اراده خداوند است.

جز نیاز و جز تضرع راه نیست
زین تقلب هر قلم آگاه نیست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۸۲
-تضرع: زاری

[حال که دانستی قلم احوال تو در دست خداوند است و هیچ چیز از خواست و اراده او خارج نیست،] پس تنها راه این است که با زاری و درماندگی احساس نیاز کرده و قضاوت و مقاومت را صفر کنی چراکه جز خدا هیچ کس از وضعیت انسان و چگونگی تبدیل او به هشیاری حضور که توسط قلم قضا و کن فکان نوشته می شود، آگاه نیست.

این، قلم داند ولی بر قدرِ خود
قدرِ خود پیدا کند در نیک و بد

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۸۳

این قلم، می‌داند که حال و وضع او را خداوند می‌نویسد، اما به قدر و اندازه‌ای که صبر داشته باشد و فضاگشایی کند. انسان قدر و ارزش خودش را در نیک و بد پیدا می‌کند؛ به عبارت دیگر هرگاه فضا را باز کرده و از جنس زندگی می‌شود بهتر می‌بیند و هرگاه با قضاوت و مقاومت به عنوان من‌ذهنی بالا می‌آید گلستانِ رضا خراب می‌شود.

اختیار آن را نکو باشد که او
مالکِ خود باشد اندر اتَّقُوا

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹
—اتَّقُوا: تقوا پیشه کنید، پرهیز کنید.

اختیار و قدرت انتخاب شایسته کسی است که با فضاگشایی، مرکزش را عدم کرده و با کمک حزم و صبر مواظب باشد اختیارش به دست همانیدگی‌ها نیفتد و در فضای پرهیز با مرکزِ عدم، مالکِ خودش باشد.

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
دور کن آلت، بپرداز اختیار

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰
-زینهار: برحذر باش، کلمه تنبیه

اما اگر قدرت پرهیز و حفظ خود از همانیدگی‌ها را نداری مواظب باش، مبادا خواسته‌های من‌ذهنی اختیارت را
به دست بگیرند و تو را براساس همانیدگی‌ها، خشمگین، رنجیده و پر از درد کنند. این ابزار اختیارِ من‌ذهنی را از
خودت دور کن و اختیارت را به دست بزرگانی هم‌چون مولانا بده.

حافظان را گر نبینی ای عیار
اختیارت را بین بی اختیار

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۰۸۱
-عیار: مخفف عیار به معنی جوانمرد

ای جوانمرد، اگر نگهبانانی که مرتب تو را بی اختیار می کنند، نمی بینی، به اختیارت نگاه کن که چگونه با
هشیاری جسمی در دام همانیدگی ها اسیر شده و در اثر کم شدن همانیدگی و بی مرادی ها تو را خشمگین و
رنجیده می کند، درواقع اختیاری از خودت نداری. [پس اختیار من ذهنی ات را بی اختیار کن و فکرهایت را که
براساس همانیدگی ها بلند می شوند جدی نگیر و براساس آن ها عمل نکن، بلکه انصتوا را رعایت کن.]

در تضرع جوی و در افنای خویش
کز تفکر جز صور ناید به پیش

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۷۴۹

حال که نمی توان خداوند را از طریق تصویر ذهنی و تشبیه یافت، باید او را در زاری و اقرار به ندانستن و نتوانستن با ذهن و در نتیجه فنا کردن من ذهنی جست و جو کرد چرا که با بلند شدن و فکر کردن به عنوان من ذهنی، چیزی جز اوهام و تصاویر ذهنی پدید نمی آید، پس نباید براساس آن ها فکر و عمل کرد.

خفته از احوال دنیا روز و شب
چون قلم در پنجه تَقْلِبِ رب

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳
-تَقْلِب: برگردانیدن، واژگون کردن

انسان عاشق نسبت به احوال دنیا و آن چه که ذهن به او نشان می دهد، خفته است و اهمیتی بدان نمی دهد و هم چون قلمی در دست زندگی، با تسلیم کامل، می چرخد و از این رو به آن رو می شود.

پس چه چاره جز پناه چاره‌گر؟
نامیدی مس و، اکسیرش نظر

–مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۶
–اکسیر: کیمیا

هرگاه من‌ذهنی از راه پندار کمال انسان را ناامید کرد، چاره‌ای جز فضاگشایی و پناه بردن به خداوند نیست؛
چراکه او چاره هر دردی است. «مس» ناامیدی من‌ذهنی را، هشیاری نظر به «طلا»ی حضور تبدیل می‌کند.

ور نمی تانی به کعبه‌ی لطف پر
عرضه کن بیچارگی بر چاره‌گر

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۰

اگر من ذهنی داری و نمی توانی با مرکز همانیده به سوی «کعبه لطف» که همان فضای گشوده شده است پرواز کنی، پس ناتوانی و بی چارگی ات را به زندگی بسیار و طالب حقیقی باش تا زندگی با قضا و کن فکان چاره تو شود.

زاری و گریه، قوی سرمایه‌ای است
رحمتِ کَلّی، قوی تر دایه‌ای است

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۱

گریه و زاری‌ای که از سر طلب و شوق زنده شدن به زندگی است سرمایه قوی و ارزشمندی است و رحمتی که از سوی زندگی می‌آید، شامل همه می‌شود و هم‌چون دایه قوی و دلسوزی است.

دایه و مادر، بهانه‌جو بُود
تا که کی آن طفلِ او گریان شود

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۲

«دایه و مادر»، به دنبال «بهانه» می‌گردند که ببینند «طفل» چه موقع به گریه می‌افتد تا به او شیر دهند. [خداوند نیز منتظر است تا انسان به نمی‌دانم خود پی ببرد و آگاهانه ناموسِ صد من حدید و پندار کمال را صفر کند و با فضاگشایی، زاری کند و طلب حقیقی داشته باشد.]

طفل حاجات شما را آفرید
تا بنالید و شود شیرش پدید

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۳

خداوند نیازهای شما را به صورت طفلی گرسنه آفرید که شما با اقرار به ندانستن و نتوانستن به ناله درآیید تا
آن گاه شیر لطف و رحمتش بجوشد و پدیدار شود.

گفت: اَدْعُوا اللَّهَ، بی زاری مباش
تا بجوشد شیرهای مهرهاش

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۴
—اَدْعُوا: بخوانید

خداوند فرمود: من را با فضاگشایی به مرکزت بیاور و لحظه‌ای بدون زاری و طلب من مباش. با تواضع و فروتنی روی خودت کار کن تا شیر مهر و آب حیاتِ او جاری شود، ابتدا چهار بعدت را سیراب کند و سپس از تو به این جهان بریزد.

قرآن کریم، سوره اسراء-۱۷، آیه ۱۱۰
 -«قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا.»

«بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید (ذات یکتای او را خوانده‌اید) نیکوترین نام‌ها (که این دو نام هم از آنهاست) فقط ویژه اوست. و نماز خود را با صدای بلند و نیز با صدای آهسته مخوان و میان این دو (صدا) راهی میانه بجوی.»

-با تشکر:
 تنظیم کننده متن: پارمیس
 گوینده: پارمیس



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

